

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/02

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

پنجمین مسئله از مسائل هفت‌گانه که مرحوم محقق مطرح کردند، فروع فراوانی را دربر داشت که بعضی از اینها گذشت. در بخش دیگر فرمودند به

اینکه: «اما لو لم یصرح بالشرط فی العقد و کان ذلك فی نیتة أو نیة الزوجة أو الولی لم یفسد و کل موضع قبل یصح العقد فمع الدخول تحل للمطلق مع الفرقة و انقضاء العدة و کل موضع قبل یفسد لا یحل له لأنه لا یکفي الوطء ما لم یکن عن عقد صحیح» [1] سرّ اینکه مرحوم محقق در این بخش، مسئله سه طلاقه را ذکر کردند این است که اسباب

تحریم را در امور شش‌گانه بیان کردند که زن اگر مشمول یکی از این عناوین شش‌گانه بود بر مرد حرام است؛ یعنی «نَسَب»، «رضاع»، «مصاهره»، «استیفای عدد»، «لعان» و «کفر»، اینها حرمت دائمی می‌آورد. بعضی از امور است که حرمت مقطعی می‌آورد و بعد قابل حلّیت است؛ نظیر اینکه اگر مردی زن خود را سه بار طلاق داد، آن زن بر آن مرد حرام است، مگر اینکه این زن ازدواج مجدد کند با دو شرط: یکی اینکه این عقد صحیح باشد، یکی اینکه آمیزش شده باشد. با عقد صحیح و آمیزش، این زن اگر از این مرد جدا شد و عده او منقضی شد، برای شوهر قبلی حلال است.

چندتا فرع در ضمن این مسئله ذکر کردند و آن این است که اگر شرط کنند که این نکاح در اثنا ادامه نداشته باشد، این شرط فاسد است و مفسد عقد و جدّ آن هم متمشّی نمی‌شود؛ برای اینکه حقیقت نکاح دائم، دوام است. درست است که نکاح منقطع «منقطع الآخر» هست؛ ولی با نکاح منقطع تحلیل حاصل نمی‌شود و این نکاح دائم هم با قصد انقطاع، نکاح فاسدی است، نکاح منقطع هم نخواهد بود. پس اگر شرط کردند که در اثنا منقطع شود، این شرط با مقتضای عقد هماهنگ نیست، فاسد است و مفسد است و مانند آن؛ ولی اگر شرط کردند که طلاق بدهد بعد از یک مدّتی، این دو صورت دارد: اگر بازگشت این شرط به همان معنای اول بود، این هم جدّش متمشّی نمی‌شود و شرطی است فاسد و مفسد؛ اما اگر معنای آن این بود - چه اینکه معنای آن همین است - عقد نکاح دائم که مقتضی دوام‌دار هست و دوام هم به وسیله این عقد آمده است، دوام این عقد را این زوج بشکنند به طلاق؛ مثل همه عقدهای دیگر؛ این سقوط بعد از ثبوت است. شرط خیار یا شرط اقاله در بیع همین‌طور است، بیع که تملیک عین است با اجاره یک فرق جوهری دارد؛ نه تنها فرق آن در این است که اجاره، تملیک منفعت است و بیع، تملیک عین، در دوام انقطاع فرق جوهری دارند؛ یعنی بیع، تملیک عین است دائماً، اجاره، تملیک منفعت است محدوداً، این دوتا فرق، مائز بین اجاره و بیع است. در جریان عقد دائم، اگر شرط کند که این دوام بیاورد، لکن بعد از شرط این دوام ساقط شود، این محذوری ندارد؛ این شرط نه مخالف کتاب است و نه مخالف مقتضای عقد. برخی‌ها خواستند بگویند این شرط فاسد است: «قیل یلغی الشرط»؛ ولی دلیلی بر فساد این شرط نیست.

فرع سوم این بود که نه شرط انقطاع کنند که یعنی اصلاً این عقد مقتضی دوام نباشد، نه شرط انحلال بعد از اقتضا کنند

که نظیر «شرط الخيار» یا نظیر «شرط الإقالة» در بیع، از آن نیست؛ بلکه نیتشان این است که اگر چنانچه این مدت گذشت او را طلاق بدهند؛ هم این ولی، هم خود آن زوج، اینها نیتشان این است. صرف نیت، باعث بطلان نیست، مگر طوری باشد که در انشای عقد، جدّشان متمشّی نشود؛ وگرنه صرف اینکه نیت کند که بعد از یک مدتی او را طلاق بدهد، نه این نیت فاسد است و نه مفسد. پرسش: ...؟ پاسخ: او معصیت کرده و امر حقوقی است، این شخص می‌تواند به محکمه مراجعه کند که به این شرط عمل کند و اجرای آن هم محکمه است، مثل تعهدات دیگر است؛ ولی تا عمل نکرد، او نمی‌تواند از شوهر دوم جدا شود. اگر چنانچه آن نبود، حاکم شرع ولی‌ممتنع است و طلاق شرعی می‌دهد؛ ولی به هر حال باید طلاق بدهد.

قاعده‌ای که در ذیل همین مسئله پنجم ذکر می‌کنند این است که هر جا عقد، صحیح بود، اولاً؛ آمیزش صورت گرفت، ثانیاً؛ اگر طلاق واقع شد، ثالثاً؛ زمان عدّه منقوض شد، رابعاً؛ این زن بر شوهر قبلی حلال است، خامساً؛ این قاعده کلی است. و هر جا عقد باطل بود یا عقد صحیح بود، ولی آمیزش نشد - حالا آن مسئله انقضای عدّه با سایر عدّه یکسان است - این زن بر این مرد حلال نیست. یک وقت است که شرط، فاسد است، اما به رکن عقد وابسته نیست، به مهر وابسته است؛ چون شرط باعث می‌شود که مهر گاهی کم و زیاد شود؛ مثل اینکه شرط یک کاری در بیع باعث می‌شود که ثمن کم شود یا ثمن زیاد شود. اگر صبغه مالی داشته باشد، در کم و زیاد ثمن دخیل است. اینجا هم اگر شرط صبغه مالی داشت، در کم و زیاد مهر دخیل است. اگر این شرط فاسد بود، به رکن عقد نکاح یعنی زوجین که رکن اند آسیب رساند، به اصل عقد آسیب رساند، این شرط فاسد مفسد است؛ ولی اگر به اصل عقد یا به خصوصیت زوج و زوجه آسیب نرساند که اینها رکن عقد نکاح اند، این عقد صحیح است، ولو به مهر آسیب رسانده باشد؛ چون مهر در نکاح به منزله ثمن در بیع نیست که اگر آسیب دید بشود غرری مثل بیع غرری و مانند آن. چون به منزله رکن نیست، اگر «مهر المسمی» باطل شد «مهر المثل» صحیح است. اگر عقد صحیح بود، آمیزش شد ولو مهر باطل بود، از «مهر المسمی» به «مهر المثل» منتقل شد، باز این حلّیت را به همراه دارد؛ چون مهر در نکاح رکن نیست.

پس اگر شرط، فاسد بود و فسادش به آن رکن اصابت کرد، این عقد باطل است و این عقد محلّل نیست و اگر فسادش به مهر اصابت کرد، آن دو اصل حاصل شد؛ یعنی صحت عقد و آمیزش، این محلّل است و مهر از «مهر المسمی» به «مهر المثل» منتقل می‌شود و آسیب نمی‌رساند. ولی اگر چنانچه این مهر نه ارتباطی به رکن عقد داشت، نه ارتباطی به مهر داشت، فقط برخی‌ها چون می‌گویند شرط ابتدایی نافذ نیست، این را در ظرف عقد قرار دادند که عقد به منزله ظرف آن است، نه قید او، وصف او، هیچ چیزی نیست؛ برای اینکه از ابتدایی بودن به در بیاید. چنین شرطی بر فرض خلاف شرع هم باشد، هیچ آسیبی نمی‌رساند؛ برای اینکه به نحو سالبه کلیه، این شرط نه به رکن عقد وابسته است و نه به حدود وابسته به رکن، فقط برای اینکه از ابتدایی بودن به در بیاید، آن را در ظرف عقد ذکر کردند که مشمول «المؤمنون عند شروطهم» [2] شود، فساد آن به هیچ جا سرایت نمی‌کند. اگر چنانچه تأثیری در کم و زیاد مهر نداشت، چه اینکه اثری در رکن عقد نداشت، فقط به عنوان ظرف واقع شد، این شرط فاسد، مفسد نیست.

این دوتا قاعده‌ای که مرحوم محقق در ذیل ذکر کردند، یک قاعده تامی است. بحث‌هایی که قرآن کریم مطرح کرد یک مقداری دامنه آن بیشتر بود در بحث‌های تفسیری و اینها آمده است که «عَلَى تِلْكَ زَوْجَا غَيْرَهُ» [3] و مانند آن که روایات آن هم ذکر شده

است. اگر چنانچه هیچ آسیبی به رکن عقد یا به مهر نرساند، ظرف محض بود، یقیناً بی‌اثر است.

مطلب دیگر این است که چون اساس کار در تحلیل این دو امر است؛ یعنی صحت عقد و آمیزش صحیح، اگر چنانچه عقد صحیح نبود ولی آمیزش شد، این می‌شود وطی به شبهه. در وطی به شبهه ممکن است احکام حدود و مانند آن جاری نشود؛ اما آثار صحت تحلیلی هم بار نیست. درست است که در شبهه، احکام زنا بار نیست؛ اما احکام تحلیل هم بار نیست. اگر عقد به سببی از اسباب فاسد بود، گرچه آمیزش شده باشد چون بر اساس عقد صحیح نبود، این نکاح محلّ نیست. این دو رکن باید باشد؛ یعنی عقد، صحیح، آمیزش هم روی عقد صحیح باشد. پس اگر عقد بدون آمیزش، تحلیل نیست و اگر آمیزش بود بدون عقد، اگر بغی بود که «لا مهر لبغی» [4] و «لا اثر لبغی»، بحث جدایی دارد و حدّ دارد و اگر شبهه بود چون عقد در کار نبود، «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» نبود، این تحلیل را به همراه ندارد. لذا این بیان ایشان این دوتا قاعده در ذیل قابل حل است.

فرمودند به اینکه «أما لو لم يصرح بالشرط في العقد و كان ذلك في نية أو نية الزوجة أو الولي»؛ فساد شرط فرق نمی‌کند از طرف زوج باشد یا از طرف زوجه باشد، اگر ولیّ مباشر در عقد باشد، آن هم همین حکم را دارد. و اما اگر صرف نیت بود؛ چه نیت زوج، چه نیت زوجه و چه نیت ولیّ و مانند آن بود، «لم يفسد»؛ صرف نیت که فاسد نمی‌کند. این دوتا قاعده را که ذکر می‌کنند، مستفاد از نصوص همین باب است. «و کل موضع» که «قیل یصح العقد»، و اگر آمیزش شد «تجلّ» این زن برای مطلقّ - البته آن شرائط عامه که باید زمان عدّه بگذرد مثل همین است و در اینجا از این جهت خصیصه‌ای ندارد - حلال می‌شود برای مطلقّ «مع الفرقة» که طلاق گرفته باشد؛ حالا یا طلاق یا مرگ. حالا فروعات بعدی که اگر فسخ شد و او با عیب فسخ کرد چطور است؟ یا با ارتداد انفساخ حاصل شد یا نه؟ آنها جداگانه باید بحث شود. ظاهراً اگر این دو عنوان حاصل شد، طلاق رکن سوم نیست.

بیان آن این است که یک وقتی طلاق رکن است؛ یک وقت است صحت عقد با آمیزش، این دوتا رکن است. اگر این زن از این مرد که این دو رکن را داشت، جدا شد «إما بالموت أو ما هو بمنزلة الموت أي الإرتداد أو بالطلاق أو ما هو بمنزلة الطلاق أي الفسخ بأيّ أمور» از این امور چهارگانه، او می‌تواند برای شوهر اولش حلال باشد. این «تا طلاق بدهد» این طلاق دادن یک قید غالبی است، این‌طور نیست که مفهوم داشته باشد که اگر طلاق نبود، بلکه به یکی از آن عوامل سه‌گانه بود، این حلّیت حاصل نمی‌شود؛ عمده آن است که این زن شوهر کند و آمیزش داشته باشد تا بعد از جدایی، برای شوهر قبلی حلال شود؛ لذا آن دیگر رکن نیست، هر کدام از این عناوین چهارگانه حاصل شد کافی است. «و کل موضع قیل یصح العقد فمع الدخول تحلّ» این زن برای مطلقّ؛ البته بعد از جدا شدن، یک؛ و انقضای عدّه، دو. «و کل موضع قیل یفسد» - اینها جزء قواعد فقهیه است؛ چون به صورت کلی، کلی بیان می‌شود - «لا یحلّ له»، چرا؟ برای اینکه صرف آمیزش کافی نیست مادامی که از عقد صحیح نباشد. آمیزشی که حدّ ندارد کافی نیست، آمیزشی که به حسب ظاهر حلال است کافی نیست تا وطی به شبهه را شامل شود، آمیزشی که مستند به عقد صحیح است مؤثر است؛ لذا بعضی از آمیزش‌هاست که حدّ ندارد و به حسب ظاهر حلال است؛ مثل وطی به شبهه، ولی اثر تحلیل را ندارد «لأنه لا يكفي الوطء ما لم یکن عن عقد صحیح». این مسئله پنجم بود با این قیودی که گذشت و عمده آن است که شرط گاهی در حدّ ظرف از عقد استفاده می‌کنند که نه به رکن وابسته است و نه به قیود آن؛ گاهی گذشته از اینکه در ظرف عقد است وابسته است، حالا یا به رکن

عقد یا به مهر که احکام آنها گذشت.

مسئله ششم: «السادسة نکاح الشغار باطل و هو أن تتزوج امرأتان برجلين علي أن يكون مهر كل واحدة منهما نکاح الأخرى»؛ یکی از آداب جاهلی این بود که - متأسفانه - اینها زن را کالا می‌دانستند. یکی از آداب جاهلی شغار بود - هم شغار به کسر «شین»، هم «شغار» به فتح «شین» هر دو ضبط شده است - و آن این است که دو نفر تعهد بپارند و این‌طور قرار بگذارند که این یکی دختر خود یا خواهر خود را به عقد او دریاورد و آن یکی دختر یا خواهر خود را به عقد این دریاورد و تبادل عقدین باشد؛ یعنی این عقد به منزله مهر آن عقد باشد، آن عقد به منزله مهر این عقد باشد و دیگر مهري در کار نباشد. تنها مهري که برای این زن هست، عقد این یکی است که عقد هر کدام به منزله مهر دیگری باشد. اینها - متأسفانه - چون زن را کالا می‌دانستند، این کار را در جاهلیت انجام می‌دادند. اسلام حرمتی که برای زن قائل شد، بسیاری از این مسائل را ابطال کرده است و تحریم کرده است. این کار را تکلیفاً حرام اعلام کرد، وضعاً باطل اعلام کرد؛ تنها سخن از بطلان وضعی نیست، حرمت تکلیفی را هم به همراه دارد.

بیانات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با بیانات ائمه، مخصوصاً با بیانات حضرت امیر خیلی فرق می‌کند. حضرت امیر به عنوان سخنران، خطبه ایراد می‌کند؛ ولی حضرت به عنوان سخنران شما کمتر خطبه‌های این چنینی می‌بینید، آن به منزله قانون اساسی که جمله، جمله است و القاء می‌کند، این است که غالب آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید کلمات قصار است. این کلمات قصار او واقعاً کلمات قصار است به منزله قانون اساسی است «اصل، اصلم ذکر می‌کند؛ اما این بیانات نورانی حضرت امیر که کلمات قصار است، بخش مهم اینها جزء خطب و نامه‌های آن حضرت است، گاهی هم بله جمله‌ای می‌فرمودند، حضرت خطیب بود، ولی از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این‌طور نبود، در یک سخنرانی خاصی در منا بود و در غدیر و مانند آن داشتند، ولی غالب جمله‌های نورانی که از حضرت آمد، مثل قانون اساسی است، «اصل، اصل» است، نه اینکه حالا یک خطبه‌ای خوانده باشند، چند جمله داشته باشد و این جمله‌ها را مثلاً یک عالمی کنار هم جمع کرده باشد، غالب فرمایشات حضرت کلمات قصار است؛ یعنی به منزله قانون اساسی است.

جریان «شغار» هم از همین قبیل است که حضرت می‌فرمود شغار در اسلام نیست. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد بیستم وسائل، صفحه 303 باب 27 روایات شغار و شغار را ذکر کردند «بَابُ بُطْلَانِ نِكَاحِ الشَّغَارِ» - قبلاً هم به عرضتان رسید، وسائل شرح روایی شرایع است. الآن که پیدا کردن روایات آسان شد، قبلاً ما اگر می‌خواستیم ببینیم که این روایت را مرحوم صاحب وسائل در کجای وسائل نقل کرد، اول به شرایع مراجعه می‌کردیم تا ببینیم محقق در شرایع این مطلب را در کجا و در کدام باب گفته، بعد به مناسبت آن باب، روایاتی که صاحب وسائل نقل کرد را پیدا می‌کردیم؛ الآن البته پیدا کردن یک روایت سهل است. وسائل شرح روایی شرایع است، چه اینکه جوهر شرح فتوایی و فقهی است، مسالک شرح فتوایی و فقهی است و مانند آن - این دو سه تا روایتی که نقل کردند، غالب اینها یک نقص سندی در درونشان هست؛ ولی از بس کثرت نقل، شهرت فتوا، عمل به اینها و استناد به اینها در جوامع روایی زیاد است که به این نقص‌های جزئی سندی اعتنایی نکردند.

روایت اول که مرحوم صاحب وسائل نقل کرد از کلینی [5] این است که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ

بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا - که این گونه از مراسلات معمولاً مورد عمل اصحاب است - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»؛ این یک تردیدی است که ضرر ندارد چون «کلاماً نور». «قَالَ نَهَى عَنْ نِكَاحِ الْمَرَاتَيْنِ لَيْسَ لِوَاحِدَةٍ مِنْهُمَا صَدَاقٌ إِلَّا بُضِعَ صَاحِبَتُهَا»؛ این تعبیر لازم نیست که در عقد بیاورد که مهر این زن بُضِعَ آن است، مهر آن زن بُضِعَ این است، این تعبیر لازم نیست؛ همین که این زن را به عقد در بیاورند و مهرش عقد او باشد، آن زن را به عقد در بیاورند و مهرش عقد این باشد در تحقق شِغَار کافی است. او نَهَى فرمود «وَقَالَ لَا يَجُلُ أَنْ تُنْكَحَ وَاحِدَةٌ مِنْهُمَا إِلَّا بِصَدَاقٍ أَوْ نِكَاحِ الْمُسْلِمِينَ»؛ یا صریحاً مهر معین کنند، یا بگویند «علي طريقة المسلمين»، «طريقة المسلمين» مهر است و اگر «مهر المسمي» ندارد می شود «مهر المثل»؛ اگر صداق تهیه کردند که می شود «مهر المسمي» و اگر گفتند «علي طريقة المسلمين، علي طريقة الاسلام» می شود «مهر المثل»؛ مهر چون رکن نیست آسیبی نمی رساند.

روایت دوم که از مرحوم کلینی [6] نقل کردند: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ» - البته این غیاث را توثیق کردند - «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا جَلْبَوْلًا جَنْبًا» - حالا اینها یک ضبط دیگری هم می خواهد - «وَلَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ»؛ این نظیر «لَا صُرَزَ وَلَا صُرَزَ فِي الْإِسْلَامِ» که یک قاعده ای است فقهی یا اصولی، این هم یک قاعده فقهی است؛ منتها محل ابتلاء و تمسک آن کمتر است، جزء قواعد فقهی است. «وَالشِّغَارُ»؛ حالا ایشان معنا می کنند: «أَنْ يَرْجُوَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ وَ يَتَزَوَّجَ هُوَ ابْنَةُ الْمُتَزَوِّجِ أَوْ أُخْتَهُ لَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَهْرٌ غَيْرَ تَزْوِيجِ هَذَا هَذَا وَ هَذَا هَذَا»؛ [7] مهر هر عقدی، عقد دیگری است؛ سخن از بُضِعَ نیست تا حتماً باید ازدواج، آمیزش و مانند آن باشد. این زن را به عقد این مرد در می آورند، مهریه این عقد آن است که آن مرد هم دختر یا خواهرش را به عقد این در بیاورد. اگر این قاعده فقهی گستره خود را پیدا می کرد؛ آن وقت فروعات فراوانی در می آمد که آیا حتماً باید أخت و بنت یکدیگر باشند که در روایت آمده است، یا این تمثیل است و نه تعیین؟ حالا دوتا زن، بسته های دیگر هم هستند، خواهر و دختر نیستند، ارتباط قوم و خویشی هم ندارند؛ ولی بنا شد که این مرد با این زن ازدواج کند، وسیله ای فراهم کند که آن زن هم با این مرد ازدواج کند. اگر این به صورت قاعده فقهی در بیاید و بحث شود، این خصیصه که آیا أخت و بنت تمثیلاً ذکر شده یا تعییناً؟ نظیر مسئله «ارث» است یا نظیر مسئله «محارم» است و غیر این را شامل نمی شود، این باید بحث شود. و صرف اینکه این کار در جاهلیت شده است و غیر از این را نمی کردند، آیا این دلیل بر حصر است؟ یا «لَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ» می گوید به اینکه زن نمی تواند مهر زن دیگر قرار بگیرد؟ «علي أي حال» ظاهراً این تمثیل است و نه تعیین. پرسش: ...؟ پاسخ: حالا اگر وکیل کردند فرقی نمی کند. قبلاً که مردسالاری بود و اینها خودشان را سالار می پنداشتند؛ ولی اگر وکیل کردند با تراضی طرفین وکیل کردند، باز هم همین بطلان هست. همین روایت را مرحوم صدوق در معانی الأخبار [8] «عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ» که این «جعفر بن بشیر» و «غیاث بن ابراهیم» در سند روایت دوم که مرحوم کلینی [9] نقل کرد هم بود. «لَا جَلْبَوْلًا جَنْبًا وَلَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ» [10]

روایت سوم که مرحوم کلینی [11] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ»؛ این مرفوعه است و آن یکی مرسله بود. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ نِكَاحِ الشِّغَارِ وَ هِيَ الْمَمَانَحَةُ» و آن ممانحه این است: «وَهُوَ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ زَوْجَتِي ابْنَتُكَ حَتَّى أُزَوِّجَهَا بِنَتِي عَلَيَّ أَنْ لَا مَهْرَ بَيْنَهُمَا» [12] این «علي أن لا مهر بينهما» در عقد ازدواج آنها نیست، این را امام (سلام الله علیه) می فرماید که مهری در کار نیست. این مرد دخترش را به عقد او در می آورد که آن مرد هم دخترش را به عقد این

در بیاورد. اینها زن را مثل معامله کالا به کالا، نه کالی به کالی؛ کالا به کالا مبادله می‌کردند، اینها هم همین‌طور مبادله می‌کردند که مهری در کار نباشد. این نه برای آن است که مهر ندارد؛ اگر برای این بود که مهر نداشت، «مهر المسمی» وقتی نباشد «مهر المثل» است. حالا اگر عقدی باشد که اصلاً مهر را ذکر نکنند یا یک مهر فاسدی را ذکر کنند، این عقد باطل نیست. بطلان عقد شغار نه برای آن است که مهری در کار نیست؛ بلکه برای آن است که یک عقدی در قبال عقد دیگر است. این روایت را که مرحوم کلینی نقل کرد، مرحوم شیخ هم نقل کرد؛ البته از مرحوم کلینی. [13]

روایت چهارم این باب که مرحوم صدوق «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدٍ» نقل کرد، «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» این است: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ» - این حدیث مناهي، طولانی است، اما سخنرانی نیست؛ این چندتا اصل قانون اساسی است «نهی عن کذا و کذا و کذا». یک وقتی در یک سخنرانی است نظیر خطبه‌های حضرت امیر؛ مثل اینکه حضرت در خیف آن کار را کرده است، آن هم خیلی مفصل نیست، آنکه مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده «نصر الله أو نصر الله عبداً سمع و وعاء»، بعد دو سه سطر هم بیشتر نیست؛ اما در همین «نهی رسول الله» یا آنچه را که به وجود مبارک حضرت دارد: «یا علی! یا علی! یا علی!»، همه اینها به صورت قانون اساسی است؛ یعنی هر کدام از اینها یک جمله‌ای است که به منزله اصلی از اصول اسلامی است - «و نهی» حضرت، «أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ زَوْجَنِي أَخْتُخَنِي أَوْ زَوْجَتُنِي أَخْتُخَنِي»؛ [14] غرض این است که گاهی اُخت و این باهم است، گاهی یکی از این دو هست؛ اینها آیا نظیر ارث است که اُخت و این و بنت و مانند آن، اینها محدوده خاصی دارند و نمی‌شود از اینها تعدی کرد یا نه، امرأة منظور است؟ اگر کسی این زن را به عقد او در بیاورد و او هم این زن را به عقد این در بیاورد، حالا هر نسبتی که داشته باشند. این را قاعده شغار، «لا شغار فی الإسلام» باید بیان کند، مثل «لا ضرر و لا ضرار»؛ [15] اما آنچه که فعلاً مرحوم محقق مطرح کرده است این است که شغار در اسلام ممنوع است.

[1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 245.

[2] تهذیب الأحکام، الشیخ الطائفة، ج 7، ص 371.

[3] سوره بقره، آیه 23.

[4] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 17، ص 96، ابواب ما یکتسب به، باب 4، حدیث 14، ط آل البیت.

[5] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 360، ط. الاسلامیة.

[6] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 361، ط. الاسلامیة.

[7] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 20، ص 303 و 304، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، باب 27، حدیث 2، ط آل البیت.

[8] معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، ص 274.

[9] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص361، ط.الاسلامية.

[10] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج20، ص304، ابواب عقدالنكاح واولياء العقد، باب27، حديث
2، ط آل البيت.

[11] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص361، ط.الاسلامية.

[12] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج20، ص304، ابواب عقدالنكاح واولياء العقد، باب27، حديث
3، ط آل البيت.

[13] تهذيب الأحكام، الشيخ الطائفة، ج7، ص355.

[14] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج20، ص304، ابواب عقدالنكاح واولياء العقد، باب27، حديث
4، ط آل البيت.

[15] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص292 و 293، ط.الاسلامية.